

کتاب

# بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشم خراسانی رحمۃ اللہ علیہ

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشم خراسانی حفظہ اللہ تعالیٰ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

## درس دوم

معیار شناخت؛ ضرورت و وحدت

صفحه ۱۷ و ۱۸

(أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين)

### بخش یکم

(از بخش‌های چهارگانه‌ی کتاب)

### بازگشت به اسلام؛ مقدمات

(است، یعنی مقدمات بازگشت به اسلام به معنای چیزهایی که پیش از هر چیز دیگری برای بازگشت به اسلام لازم است و بازگشت به اسلام بدون آن‌ها ممکن نیست و آن‌ها چنانکه سیدنا المنصور فرموده است دو چیز هستند: یکی معیار شناخت به معنای ملاک آن که شناخت آن و التزام به آن برای شناخت اسلام ضروری است و دیگری موانع شناخت که شناخت آن‌ها و اجتناب از آن‌ها برای شناخت اسلام لازم است. البته ممکن است کسی اشکال کند که شناخت معیار شناخت، معنا ندارد یا به تعبیری ممکن نیست؛ چراکه به اصطلاح دور است؛ مثل این که گفته شود شناخت شناخت، در حالی که چنین سخنی بی‌معناست؛ اما این اشکال با توجه به مباحث بعدی کتاب به سادگی برطرف می‌شود؛ چون سیدنا المنصور در این مباحث معیار شناخت را بدیهی و بی‌نیاز از شناخت می‌شمارد و از اینجا معلوم می‌شود که تعبیر شناخت معیار شناخت صرفاً تسامح در تعبیر است و ناچار برای فهماندن مقصود به کار رفته است. اما)

### مقدمه‌ی یکم؛ معیار شناخت

( سیدنا المنصور می‌فرماید: سخن درباره‌ی معیار شناخت به نحو کلی و تبعاً معیار شناخت اسلام به نحو جزئی، مقتضی تقدیم چند مقدمه است: (بنابراین، این چند مقدمه مربوط به معیار شناخت هر چیز است و اختصاصی به شناخت اسلام ندارد، ولی تبعاً شناخت اسلام را هم شامل می‌شود چون طبیعتاً اسلام هم یکی از چیزهاست و مثل سایر چیزها با معیار شناخت قابل شناخت است. اولین مقدمه)

### ۱. ضرورت معیار شناخت

(است؛ به این معنا که معیار شناخت ضروری است و برای شناخت لازم است. چنانکه می‌فرماید):  
**برای شناخت هر چیزی در جهان، به معیاری نیاز است و شناخت اسلام از این قاعده مستثنا نیست** (یعنی هر چند شناخت اسلام شریف‌تر و ارزشمندتر از شناخت چیزهای دیگر است، از آن حیث که شناخت است فرقی با سایر شناخت‌ها نمی‌کند و مثل آن‌ها نیاز به معیار یعنی ملاک دارد. بعد می‌فرماید): **منظور از شناخت، تمییز یک چیز از چیز دیگر است، مانند تمییز خوب از بد، یا حق از باطل، یا صحیح از غلط** (از این سخن سیدنا المنصور معلوم می‌شود که شناخت مربوط به عالم اضداد است یعنی عالمی که چیزهای متضاد در آن وجود دارد و به معنای فرق نهادن میان چیزهاست و معلوم است که فرق چیزها از هم، مربوط به ماهیت آن‌هاست، یعنی از لحاظ ماهیتشان با هم تفاوت دارند و ماهیت هم مربوط به عالم مخلوقات است؛ به همین دلیل، شناخت خداوند به طور کامل و تفصیلی ممکن نیست؛ چراکه او برخلاف مخلوقات خود ماهیتی ندارد و وجود محض است و شناخت اجمالی و محدودی هم که از او امکان دارد با لحاظ تضاد صفات او با صفات غیر اوست؛ مثلاً شناخت او با عنوان قدیم و ازلی با در نظر گرفتن حدوث غیر او ممکن است، یا شناخت او با عنوان علیم و قدیر با در نظر گرفتن جهل و ضعف غیر او امکان دارد. از این جهت است که در روایتی آمده، او مخلوقات را آفریده است تا شناخته شود؛ لذا شناخت یک چیز، جز درک تمایزها و تفاوت‌های آن نسبت به چیزهای دیگر نیست و به همین دلیل، خداوند از آن در کتاب خود به عنوان «فرقان» یاد کرده، یعنی چیزی که موجب فرق گذاشتن بین چیزها می‌شود. بعد می‌فرماید): **و این هنگامی ممکن است که معیاری (یعنی میزان و ملاکی) برای تمییز وجود داشته باشد. روشن است که بدون معیار، قضاوت ممکن نیست** (یعنی ممکن نیست انسان بدون هیچ میزان و ملاکی به مطابقت یا عدم مطابقت چیزی با چیز دیگر علم پیدا کند. بنابراین، مقصد از قضاوت در اینجا، علم است نه حکم کردن. هر چند شاید حکم کردن هم بدون معیار، ممکن نباشد؛ چون هر حکم‌کننده‌ای هر چند بسیار ظالم و جاهل باشد، یک معیار غلط و موهومی برای خودش دارد، مثلاً نفع شخصی که معیار قضاوت بسیاری از مردم است. با این حساب، تعبیر سیدنا المنصور تعبیر دقیقی است که می‌فرماید: بدون معیار قضاوت ممکن نیست؛ چون هر قضاوتی اعم از درست یا غلط نیاز به یک معیار هر چند غلط دارد. بعد می‌فرماید): **و اگر فرضاً (یعنی در فرضی که قضاوت به معنای حکم کردن باشد و به این اعتبار ابتدائاً) ممکن باشد نیز هر کسی به گونه‌ای قضاوت خواهد کرد** (چون هر کسی طبع و ذائقه‌ی متفاوتی دارد و مبنای مشترکی بینشان

برای قضاوت نیست) و این خود نهایتاً قضاوت را ناممکن خواهد ساخت؛ زیرا بدون معیار، نمی‌توان تشخیص داد که کدام قضاوت درست و کدام یک نادرست است (بنابراین، امکان قضاوت بدون معیار در ابتدا، به عدم امکان آن در وهله‌ی بعد منتهی می‌شود. بعد می‌فرماید:). **اختلاف مسلمانان که مایه‌ی ضعف آنان و قوت دشمنانشان شده است، می‌تواند ناشی از فقدان معیار شناخت یا عدم التزام به آن باشد** (چون معلوم شد که بدون شناخت معیار و التزام به آن یعنی پایبند بودن به آن، هر کسی به گونه‌ای قضاوت می‌کند و لذا مسلمانان، هر مذهبشان و هر گروهشان به گونه‌ای قضاوت می‌کنند و اختلاف پیدا می‌شود و اختلاف هم باعث می‌شود که وقت و نیروی مسلمانان به جای آباد کردن دنیا و آخرتشان صرف جنگ و جدال و خراب کردن دنیا و آخرتشان شود و دشمنان‌شان را بر آن‌ها مسلط کند) و این نیاز به **معیار شناخت و التزام به آن را بیش از پیش آشکار می‌سازد** (به این جهت می‌فرماید بیش از پیش، چون قبلاً هم نیاز به معیار با توجه به نیاز به شناخت، آشکار بود و نیاز به رفع اختلاف مسلمانان، آن را آشکارتر می‌کند. این خصوصیت یعنی ضروری بودن معیار شناخت، مقدمه‌ی اول بود. اما مقدمه‌ی دوم که خصوصیت دوم معیار شناخت است).

## ۲. وحدت معیار شناخت

(است. منظور از وحدت معیار شناخت، واحد بودن آن به معنای یکی بودن آن است؛ یعنی معیار شناخت نمی‌تواند دو چیز یا بیشتر باشد و سخن گفتن از معیارهای شناخت، غلط است. در این باره سیدنا المنصور می‌فرماید:)

**اختلاف مسلمانان، معلول اختلاف شناخت آن‌ها از اسلام است؛ به این معنا که افراد و گروه‌های مختلف مسلمان، شناخت‌های مختلفی از اسلام دارند** (چه از عقاید اسلام و چه از احکام آن) و **شناخت دیگران از آن را بر نمی‌تابند** (یعنی تحمّل نمی‌کنند؛ به خاطر اینکه شناخت دیگران از آن را باطل تصوّر می‌کنند و طبیعی است که نتوانند چیز باطل را تحمّل کنند). **روشن است که رهایی از این اختلاف، بدون دستیابی به شناختی واحد ممکن نیست** (چون تا وقتی که چند قسم شناخت از اسلام وجود دارد و هر گروهی یکی را حق و دیگران را باطل تصوّر می‌کند، نمی‌توان توقّع داشت که اختلاف وجود نداشته باشد، بلکه همین تصوّر، خودش اختلاف است و به صورت قهری و طبیعی، مجادله و منازعه را موجب می‌شود). **و برای دستیابی به شناختی واحد، به معیاری واحد نیاز است** (این نکته‌ی بسیار مهمی است. چرا؟ به خاطر اینکه). **معیارهای متعدد، شناخت‌های متعددی را ایجاد می‌کنند** (با

توجه به اینکه یک چیز با معیارهای متعدد به صورت متعدد شناخته می‌شود و هر معیاری یک قسم شناخت را اقتضا می‌کند؛ همچنانکه ممکن است هر کس به یک معیار اتکا کند؛ چون اتکا به معیارهای متعدد در یک زمان ممکن نیست و از توان انسان خارج است.) و شناخت‌های متعدد، **اختلاف را به وجود می‌آورند** (چنانکه روشن شد) و **اختلاف برای مسلمانان خوب نیست** (این تعبیر سیدنا المنصور تعبیر عجیبی است؛ چون از یک طرف بسیار ساده است و از طرف دیگر بسیار صحیح و پرمعناست؛ با توجه به اینکه عده‌ای تصور می‌کنند و این‌طور جلوه می‌دهند که اختلاف میان مسلمانان طبیعی است و اشکالی ندارد و لذا تلاش برای رفع آن بی‌فایده است، در حالی که هر بلایی بر سر مسلمانان آمده، از همین اختلاف طبیعی و بدون اشکال است! چه طور ممکن است منشأ همه‌ی بدبختی‌های امت را طبیعی و بدون اشکال دانست؟! معلوم است که نمی‌توان، ولی این‌ها مثل شیطان آن را زینت می‌دهند و طبیعی و بدون اشکال معرفی می‌کنند تا کاری برای رفعش انجام نشود. در مقابل این عده است که سیدنا المنصور حکم صادر می‌کند و می‌فرماید: اختلاف برای مسلمانان خوب نیست)؛ **چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾<sup>۱</sup>؛ «همگی به ریسمان خداوند چنگ در زنید و متفرق نشوید»** و این نیز گواهی بر آن است که ریسمان خداوند، واحد است؛ چراکه اگر متعدد بود، چنگ زدن به آن موجب اتحاد نمی‌شد، بلکه خود عامل تفرقه بود (هم به این خاطر که تمسک به متعدد باعث وحدت نمی‌شود، بلکه باعث تعدد می‌شود و هم به این خاطر که خداوند حبل و ریسمان خود را به صورت مفرد ذکر کرده است نه به صورت جمع و این دلالت بر وحدت آن دارد)!

به علاوه، باید توجه داشت که حق، ماهیتی (یعنی عینیت و خصوصیتی) واحد و غیر قابل تکثر (یعنی غیر قابل افزایش) دارد؛ زیرا در حقیقت خود (وقتی جدا از همه‌ی اعتبارات در نظر گرفته می‌شود)، چیزی جز وجود نیست (منظور سیدنا المنصور این است که حق، وقتی کاملاً عریان و برهنه و بیرون از عناوین مختلف در نظر گرفته می‌شود، صرفاً وجود است که در برابر عدم قرار می‌گیرد؛ همچنانکه باطل، وقتی جدا از عناوین مختلف در نظر گرفته می‌شود، صرفاً عدم به معنای عدم حق است؛ مثلاً عدالت که حق دانسته می‌شود یک چیزی است که حقیقتاً در عالم واقع وجود دارد، ولی ظلم که باطل دانسته می‌شود چیزی جز ترک عدالت و عدم آن نیست؛ مانند گرما که واقعاً در فضا وجود دارد و سرما که واقعاً وجود ندارد، بلکه همان فقدان

۱. آل عمران / ۱۰۳.

گرماست. بنابراین، باطل یک وجود موهوم و خیالی دارد، در حالی که حق، واقعی است. یک مثال دیگر بگویم که روشن تر بشود: وقتی مشرکان می گفتند لات و هبل، خدا هستند، سخنان به این خاطر باطل محسوب می شد که لات و هبل، واقعاً خدا نبودند و خدایی آن ها به نحوی که مشرکان برایشان توهم می کردند، وجود نداشت، در حالی که وقتی مسلمانان می گویند: خدا یکی است، به این خاطر سخنان حق است که یگانگی خدا واقعاً وجود دارد و یک حقیقت عینی است. منظور سیدنا المنصور از اینکه حق، در حقیقت خود چیزی جز وجود نیست همین است و بعد در توصیف وجود می فرماید) **که ذاتی بسیط** (یعنی غیر قابل تجزیه) **و غیر قابل تعدد دارد** (و این خصوصیت وجود است؛ یعنی وجود اگر چه به ماهیت های متعددی در عالم تعلق بگیرد، یکی است و تعدد نمی شود؛ مثلاً وجود انسان و وجود اسب و وجود شتر و وجود درخت و وجود سنگ، از حیث وجود بودن فرقی ندارد و با تفاوت ماهیت هایی که به آن ها نسبت داده می شود، متفاوت نمی شود؛ چنانکه می گویند انسان وجود دارد و اسب وجود دارد و درخت وجود دارد و در همه ی این موارد، یک معنا را از وجود برداشت می کنند؛ چراکه تنها یک قسم وجود در عالم هست و چند قسم وجود در آن پیدا نمی شود.) **و این مستلزم وحدت شناخت آن** (یعنی وحدت شناخت حق) **و تبعاً وحدت معیار شناخت آن است** (یعنی با توجه به اینکه حق چیزی جز وجود نیست و وجود واقعاً یکی است، حق هم لزوماً یکی می شود و وقتی لزوماً یکی شد، لزوماً یک طور شناخته می شود و ممکن نیست چند طور شناخته شود و با این حساب، به یک معیار شناخت احتیاج دارد؛ چون شناخت واحد، با معیار واحد پیدا می شود و چند معیار، چند شناخت را ایجاد می کنند. این منظور سیدنا المنصور از این چند کلمه بود. با این حال، ایشان برای تبیین بیشتر این نکته ی مهم، به شیوه ی دیگری سخن می گوید و می فرماید:). **به عبارت دیگر، حق تکوین یا تشریع خداوند است که از وحدت ذاتی او نشأت گرفته است و از این رو، در آن اختلافی وجود ندارد و نمی توان آن را مختلف یافت** (چراکه روشن شد چیزی جز وجود نیست و وجود یا حقیقی و طبیعی است مثل مخلوقات خداوند و یا قانونی و انشائی است مثل شرایع خداوند که در هر دو صورت، از آن حیث که وجود است از به وجود آورنده ای پیدا شده است، در حالی که به وجود آورنده یعنی خداوند یکی است و تعدد ندارد؛ لذا حق هم که از او پیدا شده است، یکی می شود و ممکن نیست تعدد و تفاوت پیدا کند؛ چراکه تعدد و تفاوت در افعال خداوند امکان ندارد)؛ **چنانکه خداوند درباره ی تکوین خود فرموده است: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ**

الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ ۚ»<sup>۱</sup> «در خلقت خداوند هیچ تفاوتی نمی‌بینی» و درباره‌ی تشریع خود فرموده است: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾<sup>۲</sup> «و اگر آن از نزد غیر خداوند بود، حتماً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند» (و در جای دیگر، علاوه بر این دو آیه‌ی شریفه، به این آیه‌ی شریفه استناد می‌کند که فرموده است: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ﴾؛ یعنی «کار ما جز یکی نیست» به این معنا که تعدّد در آن امکان ندارد؛ لذا سیدنا المنصور این‌طور جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌کند و می‌فرماید:). بنابراین، حق چه تکوین خداوند باشد و چه تشریع او، وجودی واحد و غیر قابل تعدّد دارد که هر چیزی جز آن باطل شمرده می‌شود؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾<sup>۳</sup> «پس چیست بعد از حق جز گمراهی؟!» (این به آن معناست که بر خلاف تصوّر برخی، بعد از حق چیز دیگری به عنوان حق کمتر وجود ندارد و حق دارای چنین مراتبی نیست؛ لذا می‌فرماید:). خلاصه آنکه حق، واحد است؛ چراکه منشأ واحدی دارد و واحد، شناخت واحدی را اقتضا می‌کند و شناخت واحد، معیار واحدی را نیاز دارد (این خلاصه‌ی این بحث بود، اما بحث بعدی درباره‌ی کسانی است که در طول تاریخ، چه قبل از اسلام و چه بعد از آن و چه در میان مسلمانان و چه در میان دیگران، یکی بودن حق و یکی بودن معیار شناخت آن را انکار کرده‌اند).

والسلام علیکم و رحمت الله

۱ . ملک / ۳ .

۲ . نساء / ۸۲ .

۳ . یونس / ۳۲ .